

بر درگاه امام زمان نقد عسکری  
مولای دین محمد مهدی که شرع او  
داده رواج قاعده دین جعفری  
فتوای او که نسخه عسای ملت است  
جانها دمیده در نین شرع یمبری

او مناجات زیبایی هم در قالب مثنوی دارد که دو بیت آن چنین است:

الهی شعله شوقم فزون ساز  
مرا آتش کن و در عالم انداز  
الهی ذره‌ای آگاهیم بخش  
رهم بنما بر گمراهیم بخش.

منابع: کلیات اشعار ملک الشعراء طالب املی، به اهتمام طاهری، شهاب شعر العجم، شبلی نعمانی، ترجمه فخر داعی گیلانی، ۱۳۹۳؛ تذکره میخانه، ۵۴۵؛ آتشکده آذر، ۸۷ به بعد؛ گنج سخن، دکتر صفا، ۸۵/۳؛ ریحانه الادب، مدرس تبریزی، ۱۸۱۴؛ تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ۱۰۵۶؛ لغت نامه دهخدا، ذیل طالب املی. غلامحسین خدایار

### طالب حدیث، (طالب الحدیث) اصطلاحی است در علم

حدیث و به کسی که به جستجوی احادیث می‌پردازد گفته می‌شود. طالب اسم فاعل است به معنای طلب کننده که طالب الحدیث ترکیب عربی جستجو کننده حدیث و مبتدی در دانش حدیث است. در کتب علوم حدیث، آداب و شرایط خاصی را برای طالب حدیث آورده‌اند. مانند اینکه: طالب حدیث باید قبل از هر چیز نیت خود را برای خدا و دین خالص گرداند و مستحب است که طلب حدیث را از سن بیست سالگی آغاز کند و سعی کند حدیث را از موثق ترین و قابل اعتمادترین شیخ یا شیوخ شهر خویش سماع کند، سپس برای این کار به شهرهای دیگر مسافرت نماید. گفتنی است برای طالب حدیث تنها گردآوری و نوشتن حدیث کافی و بسنده نیست و تحقیق در فهم و معرفت آن با وجود گرفتن وقت فراوان از کمال اهمیت برخوردار است. برای طالب حدیث شرایطی در کتب حدیث بیان شده است که نکاتی از آن بدین شرح است: (۱) نیت خالص داشته باشد، (۲) از دروغ و ساختن احادیث دروغین پرهیزد، (۳) احادیث مشهور را از افراد موثق و معتمد روایت نماید، (۴) از آوردن منکرات و زشتیها امتناع کند، (۵) نسبت به وضع موجود زمان شناخت داشته باشد، (۶) از غیبت کردن پرهیز نماید، (۷) برای اصلاح نسخه حدیث وقت فراوان بگذراند و...

تأکیدات و دستورات مکرر پیامبر اسلام (ص) در طلب علم و دانش، توجه به سفر برای دریافت احادیث را فراهم کرده است. به

نظر می‌رسد نخستین ناقل مسافر در این امر «ابوذر» و نخستین حدیث نبوی از امام علی (ع) باشد. در هر صورت آغاز این سفر در دوره حیات پیامبر (ص) و حرکت جدی آن پس از رحلت پیامبر تداوم یافت و برترین زمان سفر برای طلب حدیث، روزگار گردآوری و نوشتن کتب معروف حدیثی شیعه و سنی بوده است. موضوع مسافرت برای گردآوری حدیث یا احادیث بعدها به سفر در طلب دانش نیز تبدیل شد و به تدریج آثار سفری و سفرنامه‌ای نوع است. گردآورندگان آثار حدیثی از شیعه و سنی برای شنیدن حدیث و تعداد احادیث شنیده شده به شهرهای زیادی سفر کرده و رنجها و حوادث فراوانی را از سر خود گذرانده‌اند. برای نمونه: جابر انصاری برای شنیدن یک حدیث شتری خرید و یک ماه راه پیمود تا حدیثی را که شنیده بود از ناقل اصلی سماع کند؛ علی بن مدینی گفته است: حج گزارده است در حالی که همتش تنها شنیدن حدیث بوده است؛ احمد بن حنبل در مسندش آورده است که جابر بن عبدالله انصاری از مدینه به شام رفت تا حدیثی را که عبدالله جهنی از پیامبر (ص) روایت می‌کرد، از خودش بشنود، همچنین وی یکبار از مدینه به مصر سفر کرد تا از عقبه بن عامر حدیث سماع کند.

منابع: الادب فی الدین، غزالی، ۵؛ اسلام در ایران، ۱۳۸؛ دانش حدیث، نجف زاده بارفروش، ۱۸۵، ۲۶۶؛ دایرة المعارف فارسی، ۱۶۱۰/۲؛ سیر حدیث در اسلام، ۲۴؛ علوم الحدیث، مدیر شانه چی، ۲۱؛ قواعد الحدیث، قاسمی، ۲۴۱. حسین سرمد محمدی

### طالبوف تبریزی، میرزا عبدالرحیم (طالب أف)، طالبوف

تبریزی، یکی از نخستین روشنفکران ایرانی است که حلقه واسط میان پیش زمینه‌های فرهنگی و اندیشگی مشروطه و تثبیت آن در جامعه ایران می‌باشد و هیچ وقت و تحت هیچ شرایطی از لزوم تجدیدخواهی و انجام اقدامات ترقی خواهانه کناره نگرفت. او در حالی که استقرار مشروطه در ایران را شاهد بود و حتی از طرف مردم تبریز به نمایندگی دوره اول مجلس شورای ملی انتخاب شده بود، به سبب شر و شیطنت برخی از اطرافیان در مجلس حاضر نشد.

طالبوف در زمانی به طرح اندیشه‌ها و نظریات خود پرداخت که جنبش مشروطیت به بار نشسته و نهادهای سیاسی نوین در ایران پایه‌گذاری شده بودند؛ او برای استحکام این نهادها و گسترش مدنیت تازه، اندیشه‌های مدرن خود را در تجربه‌های عینی و سرنوشت‌ساز می‌دید و به واقع توانست این تجربیات را با موفقیت از سر بگذراند.

190245

DIA

**TĀLĪBOF**

Parsinejad, Iraj

A history of literary criticism in Iran (1866-1951): literary criticism in the works of enlightened thinkers of Iran: Akhundzade, Kermani, Malkom, Talebof, Maraghe'i, Kasravi and Hedayat .-- Irbex, Bethesda (MD), 2003 :

Akhundov, Mirza Fathali; Akhundzādah, Fath 'Alī; Akhundov, Mirza Faṭhali; Malkum Khān, Mīrzā Nāzim al-Dawla; Tālibūf-i Tabrīzī, Mīrzā 'Abd al-Rahīm; Talībov, Mirzā Ābdurrāhim; Marāgha'ī,



## زندگینامه

### عبدالرحیم طالب اف تبریز

۱۲۵۰-۱۳۲۹ ق.

xalvat.com

پنجه محب سلمه و پنداران محب ایران،  
پنداز آن محب، خالکینا تبریز،  
حرف دکتر یاد نداد استادان (مخالفان)

حاج عبدالرحیم طالب اف از مردان تجدید طلب و آزادی خواهی است که در قرن اخیر برای فتویرافکار و رواج آزادی در ایران کوشش بسیار کرد. حق آن است و می برآرد که نامش در تاریخ يك صد ساله اخیر جاویدان بماند. زیرا همواره در راه بیداری ایرانیان و آزادی آنان مردی کوشا و حقیقت بین بود. کسی بود که در ترویج تجدید طلبی آرام نداشت و از راه بینائی مردم را به اصول مشروطیت و آزادی راهبری و تشویق می کرد.

نیز نویسنده ای بود که آثار خود را به شیوه ای ساده و سبکی روان نوشت و اصول قدیم و روش کهنه نویسنده گی را رها کرد. او به اسالیب قدیمی بسای بند نبود. پس ازین جهت او را باید یکی از موجدین و بنیادگذاران نثر جدید بشمار آورد و از کسانی دانست که شیوه نثر نویسی آنان در روش فارسی نویسی معاصرین مؤثر افتاد.



Talibof  
130245

### یادنامه طالبزاده تبریزی (معروف به طالب اوف)

محمد گلین

عبدالرحیم طالبزاده تبریزی، فرزند ابوطالب نجار تبریزی معروف به طالبوف، یکی از نویسندگان ماهر قرن اخیر و از رجال غیرتمند و وطن دوست و از مفاخر ایران بوده است. این رساله به مناسبت تجلیل و بزرگداشت آن مرحوم در سال ۱۳۲۶ شمسی انتشار یافته و ناشر آن، انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی شعبه تبریز است. در سال ۱۳۵۲ به اتفاق دوستانم آقایان جواد آذر و بیژن ترقی به قصد دیدار تبریز و زیارت استاد شهریار، عازم تبریز شدیم. هنگامی که زنگ منزل استاد را به صدا درآوریم، بعد از لحظه‌ای، دوست گرامی آقای جلیل اصلی در را گشود. او به دستور آذر به منزل استاد رفته بود تا اجازه بگیرد که ما خدمت استاد برسیم. آقای آذر با استاد، همشهری و دوست نزدیک بود، اما بیژن ترقی به سبب دوستی استاد شهریار با پدر بیژن، استاد را بارها در تبریز و تهران دیده بود. من نخستین باری بود که خدمت استاد شهریار می‌رسیدم. قبل از این ملاقات با استاد مکاتبه داشتیم و چند کتاب خواسته بودند که به وسیله دوست مشترکمان، آقای سرهنگ، برایش فرستاده بودم. نزدیک دو ساعت خدمت استاد بودیم. آقای آذر از استاد اجازه خواست که به اتفاق، ناهار را در بیرون منزل صرف کنیم. استاد گفت: جواد آقا! شما که خوب می‌دانید بنده تا حدود ساعت چهار و نیم چیزی میل نمی‌کنم. اگر شما به نان پتیری بسنده می‌کنید، نان در سفره و پنیر در پخچال هست. شرمندهام بچه‌ها در منزل نیستند که چیزی فراهم آورند. ما خداحافظی کردیم و از منزل استاد بیرون آمدیم. فردا که برای خداحافظی رفتیم، استاد سه جلد دیوان خود را با چند جلد از کتاب‌های طالبوف به بنده لطف فرمود. در میان آن چند رساله‌ای که به بنده لطف فرمود، یکی همین رساله حاجی عبدالرحیم طالب اوف است و استاد از یادداشت‌های واعظ چرندابی بر این

06 Mart 2016

MADDE YAYIMLANDIKTAN  
SONRA GELEN DOKUMAN

پیام بهارستان / ج ۴، ش ۱۶ / تابستان ۱۳۹۱

فصلنامه اسناد، مطبوعات و متون  
دوره دوم، سال چهارم، شماره شانزدهم، تابستان ۱۳۹۱

صاحب امتیاز: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی  
مدیر مسئول و سردبیر: رسول جعفریان  
مدیر اجرایی و دبیر تحریریه: کاظم آل‌رضا امیری  
مدیر هنری: رضا سفیدکوهی  
ویراستار: مرضیه راغبیان  
حروفچینی: آذر سرخانی  
لیتوگرافی: نقره‌آبی  
چاپ جلد و متن: نقره‌آبی  
ناظر چاپ: نیکی ایوبی‌زاده

مقالات مندرج در پیام بهارستان، مبنی بر آرای نویسندگان آنهاست  
پیام بهارستان در ویرایش مطالب آزاد است  
استفاده از مطالب پیام بهارستان با ذکر منبع آزاد است

نشانی: تهران- میدان بهارستان- کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

کدپستی: ۱۱۵۷۶۱۳۴۱۱

تلفن: ۰۲۱-۳۳۱۳۷۸۰۳

دورنگار: ۰۲۱-۳۳۱۲۹۳۸۵

سایت: www.Ical.ir

ایمیل: Payam@ical.ir

# آزادی و سیاست



x  
a  
l  
v  
a  
t  
.  
c  
o  
m

زندگنامهء طالبوف (+تالیفات + مکتوبات +  
عبدالشعار: سفرها + ماجراجی) افشار

زندگنامهء

عبدالرحیم طالب اف تبریز

۱۲۵۰-۱۳۲۹ق.

[xalvat.com](http://xalvat.com)

پنجه محب عالم و پندار آن محب ایران: د  
بنداز آن محب خلیفای تبریز مدعی دجهتکم  
حرف دکتر یاد نهاد استاد: (مخالف)

حاج عبدالرحیم طالب اف از مردان تجدید طلب و آزادی خواهی  
است که در قرن اخیر برای فتور افکار و رواج آزادی در ایران کوشش  
بسیار کرد. حق آن است و می برآورد که نامش در تاریخ یک صد ساله اخیر  
جاویدان بماند. زیرا همواره در راه بیداری ایرانیان و آزادی آنان مردی  
کوشا و حقیقت بین بود. کسی بود که در ترویج تجدید طلبی آرام نداشت  
و از راه بینائی مردم را به اصول مشروطیت و آزادی راهبری و تشویق  
می کرد.

نیز نویسندهای بود که آثار خود را به شیوه ای ساده و سبکی  
روان نوشت و اصول قدیم و روش کهنه نویسنده گی رارها کرد. او به  
اسالیب قدیمی بسای بند نبود، پس ازین جهت او را باید یکی از  
موجدین و بنیادگذاران نثر جدید بشمار آورد و از کسانی دانست که  
شیوه نثر نویسی آنان در روش فارسی نویسی معاصرین مؤثر افتاد.

Yeni Gelen RHC



طالبوف ( tā.le.bof )، حاجی میرزا عبدالرحیم نجارزاده تبریزی پسر ابوطالب پسر علی مراد نجار، کوی سرخاب تبریز ۱۲۵۰ -  
تمرخان شوره (شهری در داغستان) ۱۳۲۸/۱۳۲۹ ق، روشنفکر،  
رمان نویس، منتقد و شاعر ایرانی. در خانواده‌ای تهی دست زاده  
شد. پدرش پیشه درودگری داشت. طالبوف در ۱۲۶۶/۱۲۶۷ ق  
به قصد تحصیل علم و کسب درآمد بیش تر به تفلیس که در آن  
روزگار کانون آزادگان و انقلابیان ایرانی از میهن گریخته بود،  
کوچید. وی زبان روسی و مقدماتی از دانش‌های جدید را در  
آن جا فراگرفت. در این دوره گروهی از کوچندگان ایرانی در پی  
یافتن کار در سراسر قفقاز پراکنده بودند که از آن شمار بود  
محمدعلی خان شیبانی کاشانی که به مقاطعه کاری راه‌های قفقاز  
می پرداخت. وی مردی کوشا و ثروتمند بود. در طول مدتی که  
در تفلیس و دیگر مناطق قفقاز به سر می برد، توانست با کوشش  
بسیار سرمایه چشم گیری فراهم سازد. محمدعلی خان شیبانی در  
قفقاز ازدواج کرد و دو پسر به نام های اسدخان و فرخ خان و  
دختری به نام ماهرخ داشت که نام هر سه تن آن‌ها در داستان های  
طالبوف به کار رفته است. طالبوف چندی در دستگاه

Marchev

06 MAR 2006

مقاله : زندگی میرزا عبدالرحیم طالبوف

اسنادی که درباره زندگی و فعالیت میرزا عبدالرحیم طالبوف اطلاعاتی به ما می‌دهند، بسیار اندک هستند. طالبوف از سر تواضع، نه خود شرح حالی نگاشته و نه به دیگران اجازه چنین کاری داده است. حتی در سال که جلد نخست کتاب «سفینه طالبی» برای چاپ مجدد در استانبول آماده می‌شد، مدیر مطبعه «خورشید» از وی عکس می‌خواهد تا آن را در آغاز کتاب چاپ کند. طالبوف در نامه‌ای که به همراه عکس به مدیر چاپ خانه فرستاده چنین می‌نویسد:

«اکنون که اصرار دارید تا عکس ناقابل مرا در کتاب بیاورید، من مایل نیستم. تنها به این شرط اجازه می‌دهم که در زیر آن عبارتی جز «تصویر نویسنده کتاب احمدی» نوشته نشود.»

تنها سندی که شرح حال مختصری از وی را در برداشته و مربوط به زمان حیات خود اوست، نامه‌ای مختصر است که به فریدون بیگ کوچرلی نوشته است. کوچرلی تقریباً در سال‌های 1903 یا 1904 نامه‌ای به طالبوف نوشته و از وی شرح حالش را خواسته است. طالبوف خواهش او را اجابت کرده و شرح حال خود را در نامه آورده و تذکر داده است که کوچرلی نوشته وی را بدون کم و کاست و افزایش در مجموعه خود بیاورد. کوچرلی این خواسته را برآورده کرده ولی در مقاله‌اش اشاره‌ای به این نکته نکرده که طالبوف کجا و در چه سالی متولد شده، اکنون کجاست و به چه کاری مشغول است و نام آثار او چیست؟

البته این نوشته برای شناخت زندگی پر معنا و پر بار طالبوف کفایت نمی‌کند. منابع زیر اطلاعات ما را تکمیل می‌کنند:

الف) برخی مطالب موجود در آثار تألیفی یا ترجمه‌ای طالبوف یا نامه‌های او خطاب؟ اطلاعاتی به ما ارایه می‌کند که بفهمیم او به کجاها رفته و چه کارها انجام داده است.

ب) در سال 1907 روحانیون مرتجع ایران طالبوف را «تکفیر» کردند. بدین جهت نیز مطبوعات قفقاز، ایران و ترکیه و مصر مباحثاتی را در باره طالبوف مطرح کردند. روشنفکران شرق نزدیک به حمایت از وی برخاستند و در روزنامه و مجلات، مطالب گسترده‌ای منتشر ساختند که می‌تواند منبعی مهم برای شناخت وی محسوب گردد.

ج) خبر مرگ طالبوف و توضیحات پیرامون آن در ربیع نخست 1911 در مطبوعات شرق نزدیک آورده شده است. مقالاتی که به این مناسبت انتشار یافتند، دارای اسنادی مهم برای شناخت او هستند.

د) دوستان و معاصران طالبوف پس از مرگ وی، مقالاتی در مطبوعات نوشتند که ارزشمند هستند.

ه) طالبوف قسمت بسیاری از عمرش را در داغستان گذرانده است. مصاحبه با خویشاوندان و یا کسانی که او را ملاقات کرده‌اند، می‌تواند اطلاعاتی مهم در اختیار ما قرار دهد.

و) آنچنان که پیداست طالبوف دوره فعالیت اجتماعی و کار خود را در روسیه گذرانده است او در آنجا با برخی تشکیلات اجتماعی و یا ادارات دولتی ارتباط داشته است. از این جهت در پایگانی‌های ادارات مختلف شوروی اسنادی از وی نگهداری می‌شود که حایز اهمیت هستند.

میرزا عبدالرحیم طالبوف در سال 1834 در محله سرخاب تبریز در یک خانواده متولد شد. نام پدرش ابوطالب و نام جدش علیمراد است. درباره زمان تولد او مباحثات فراوانی وجود دارد. بیشتر پژوهشگران بر این عقیده‌اند که او در 1855م/ 1271 یا 1272ق متولد



را به آن اداره بدهند. راوی مطالب، محسن است و او است که همه دیده‌ها، گفت‌وگوها و رویدادهای سفر را بیان می‌کند. بدیهی است چنین اداره‌ای و نیز سفر علمی گروه و برخی از صحنه‌ها و رویدادها فرضی است. پس از دشواری‌های فراوان، سفر پایان می‌پذیرد و محسن بن عبدالله برای دادن گزارش سفر نزد وزیر می‌رود و می‌خواهد، افزون بر گزارش کتبی، توضیحاتی حضوری نیز به وزیر بدهد. اما وزیر مجال سخن به او نمی‌دهد و می‌گوید: «می‌دانم، می‌دانم... این را سفیر انگلیس خواسته بود که شما را مأمور کردم، وگرنه برای ما دانستن عرض و طول معدن یخ و ارتفاع قلّه دماوند لزومی ندارد... سفیر انگلیس با مخارج ما و زحمتهای شما می‌خواست خدمتی به هیأت جمعیت جغرافیای ملکه انگلیس بکند.» وزیر، محسن را به مخالفت با فرمان مظفرالدین شاه در تنظیم قانون اساسی تشویق می‌کند. اما محسن از پذیرفتن دعوت او سر باز می‌زند و نیاز به قانون و اصلاحات را در مملکت یادآور می‌شود. محسن با دیگر رجال و وزیران بحث می‌کند، اما پایان مسالک المحسنین خوش است. شاه قاجار تنظیم «یاسای مظفری» را فرمان می‌دهد و سرانجام نویسنده با صدای کف زدن حضار در حضور شاه، از خواب می‌جهد و می‌بیند آنچه دیده خواب بوده و اینک نیز «خانه تاریک، چراغ مفقود، کبریت نیست.» نمی‌داند در این تاریکی چه کند. نمی‌تواند پا بیرون خانه نهد، بیم عسس است و گرفتاری. به ناچار دوباره می‌خواهد تا کی بیدار شود؟ مسالک المحسنین در واقع تقلیدی از کتاب آخرین روز حکیم تألیف سر همفری دیوی، شیمی دان انگلیسی (۱۷۷۸ - ۱۸۲۹م)، است. این کتاب در شیوه انشا و نوشتار و زیبایی سبک بهترین اثر طالبوف و دربردارنده اندیشه‌های فلسفی و نقد اجتماعی وی است و در انتقاد اجتماعی پرمایه‌ترین اثر او است. در آن از ضعف دولت مرکزی، پربشانی و فساد دستگاه حکومت قاجاری سخن می‌رود. برای یافتن شیوه تفکر طالبوف این کتاب بسیار خواندنی است. با مطالعه آن می‌توان دریافت که اندیشه‌وران عصر قاجار گرفتاری‌های کشور را چه می‌دانستند و چه راه‌هایی برای از میان برداشتن آن گرفتاری‌ها پیشنهاد می‌کردند. نویسنده در ضمن گفت‌وگوهای کتاب، به موضوعاتی دیگر، مانند نارسایی خط فارسی و پیشنهاد اصلاح آن از طریق حذف نقطه، داخل کردن اعراب در کلمه و مانند آن‌ها می‌پردازد.

(۱۹۱۷م)؛ الف لیل و لیله که ترجمه‌ای به ترکی از گزیده هزار و یک شب است (۱۹۱۰ - ۱۹۱۲م)؛ عاشیق پری و معاصرانش که جنگی از شاعران آذربایجان است (۱۹۲۶م).

منابع: آذربایجان دؤری مطبوعاتی؛ ۳۲، ۵۸، ۷۸؛ آذربایجان سووت انسیکلویدی یاسی، ۱۲۲/۷؛ آذربایجان غزلری، ۴۷۹ - ۴۸۰؛ جهان ایرانی و توران، ۲۹۲؛ شناسنامه زبان فارسی، ۱۲۷؛ ملانصرالدین جی شاعیرلر، ۴۹۱ - ۵۰۶.

رشنوزاده

مرض قراباغی ( ma.riz-e.qa.rā.bā.qi )، میرزا محرم بیگ فرزند حاجی بیگ، - ۱۲۶۴ ق، شاعر آذربایجانی. در شوشا، در خانواده‌ای تهی دست، زاده شد. در جوانی نزد پدر علوم اسلامی و روسی متداول زمان را فراگرفت. چندی بعد به محال قزاق رفت و در آنجا با دختری یکی از خان‌ها به نام آقا عبدالله ازدواج کرد. سپس به تفلیس رفت و در همانجا ماند. به سبب دانش و معرفتش، توجه و احترام سردار روسی، وارنسف، را به خود جلب کرد و از نزدیکان او شد. وی به اتفاق عباس قلی آقا فرزند میرزا محمد، متخلص به قدسی، کشف الغرائب را ترجمه و تألیف کرده است (۱۲۴۶ ق). نمونه‌ای از اشعار او است: «در فراقش زار و گریانم چو شمع - از غمش پیوسته سوزانم چو شمع / وز غم زلفش مپرس احوال من - کز جفای او پریشانم چو شمع»

منابع: تذکره نواب، چاپ ۱۹۹۸م، ۴۶ - ۴۷؛ دانشمندان آذربایجان، ۴۴۲؛ ریاض العاشیقین، ۴۲۵ - ۴۳۱؛ سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، ۱۸، ۵۹، ۲۰۰ - ۲۰۱.

گلشیری

مسالک المحسنین ( ma.sā.le.kol.moh.se.nin )، سفرنامه‌ای فرضی و داستانه‌گونه به فارسی، از میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی (۱۲۵۰ - ۱۳۲۸/۱۳۲۹ ق). موضوع مسالک المحسنین، سفر پویشی گروهی متشکل از دو مهندس، یک پزشک و یک دبیر شیمی به ریاست محسن بن عبدالله به قلّه دماوند است. این گروه از اداره جغرافیایی مظفری مأموریت دارند به قلّه دماوند بروند و پس از مطالعه و پژوهش درباره معدن یخ شمال آن و اندازه گیری بلندی قلّه و تنظیم نقشه معابر، گزارش کار خود



In regard to the ascendent, one can derive examples from the revolutions of the years and their ascendent stars (*taḥwīl al-sinīn wa-tawālī'ihā*), e.g. indications of the revolution of the years when the ascendent is the sign of Leo, or the sign Virgo with Mercury as regent, Libra with Venus, Scorpio with Mars, etc., and the same procedure for the conjunctions, oppositions, appearance of comets' tails, etc.

For the applications of these principles in daily life, see FA'L; in astrological predictions, see *DIĀFR*; *ḤURŪF*; in divination through weather phenomena, see *MAL-ḤAMA*; in the construction of horoscopes, see *NUDJŪM*, *AḤKĀM AL-*; and in hemerology, *electrones*, see *IKHTIYĀRĀT* and *SA'D AND NAḤS*. Thus omens at birth, and the choice of days and hours, derive from the principles governing the connections of the stars with each other. Knowledge of these connections makes up the essence of astrological divination, of theurgy [see *SIḤR*] and the talismanic art [see *ṬALSAM*].

The anonymous ms. Aya Sofya 2684, used for this article, gives indications for the signs of the Zodiac and their regents, sc. Taurus-Mars, Taurus-Venus, Gemini-Mercury, Cancer-the Moon, Leo-the Sun, etc. (see Fahd, *Divination*, 494).

*Bibliography*: See also Fahd, *La divination arabe*, Paris 1987, 488 ff. (T. FAHD)

**ṬALĪ'Ā** (A), a term of military organisation, meaning an advance guard or reconnaissance force (pl. *ṭalā'i'*).

It is said to refer to either an individual or a small group (three or four men) which was sent ahead of the main army to obtain information regarding the enemy (Lane, i, 1870a), although it is evident from descriptions of battles, at least from the later Middle Ages, that much larger bodies of soldiers were called by this term. According to *T'A*, the *ṭalī'a* was like a *djāsūs* [*q.v.*], and in fact, even in later times, the line between reconnaissance and espionage is not always clear. The term is often translated as vanguard, but this leads to some confusion, since the latter word should be reserved for the *muḳaddama*, which represents a separate corps of the regular army, such as in the *ta'bi'a* formation (see *ḤARB*. ii. The Caliphate, at vol. III, 182). In later military manuals, much attention is devoted to the role of the advance guard. Al-Anṣārī (d. 811/1408) writes that they should be a small group of lightly-armed cavalry, whose soldiers (and horses it might be added) should be carefully picked. The importance of secure communications with the main body and its commander is emphasised, as is the necessity of caution, especially against enemy ambushes. These reconnaissance troops are also known as *kashshāfa*, literally "scouts" (G.T. Scanlon, *A Muslim manual of war*, Cairo 1961, 51-3 of Arabic text; see also *ḤARB*. iii. The Mamlūk Sultanate, at vol. III, 185). Another synonym for *ṭalī'a* is the Persian term *yazak*: the Mongol advanced guard at Gaza in the summer of 658/1260 is referred to as *ṭalī'a* in an Arabic source (Ibn al-Furāt, *Tārīkh*, ms. Vatican Ar. 726, fol. 245a) and *yazak* by Rashīd al-Dīn (*Djāmi' al-tawārīkh* = *Histoire des Mongols de la Perse*, ed. Quatremère, Paris 1836, 346-7). Shortly afterwards, on the eve of the battle of 'Ayn Djalūt [*q.v.*] the Mamlūk advance guard commanded by Baybars is referred to by one source as a *ṭalī'a* (al-Makrīzī, *Sulūk*, Cairo 1934-73, i, 430) and by another as a *shālīsh* (Ibn al-Dawādārī, *Kanz al-durar*, viii, ed. U. Haarmann, Freiburg-Cairo 1971, 49). But the latter Persian term (also written *čālīsh*) is usually understood to be the equivalent to *muḳaddama*, as is clearly seen from a description of the Mamlūk order of the battle at Ḥimṣ [*q.v.*] in 681/1280 (Baybars

al-Manṣūrī, *Zubdat al-fikra*, ms. B.L. Add. 23325, fols. 113b-114a).

*Bibliography*: R. Levy, *The social structure of Islam*, Cambridge 1957, 427; D.R. Hill, *The role of the camel and the horse in the early Arab conquests*, in V.J. Parry and M.E. Yapp (eds.), *War, technology and society in the Middle East*, London 1975, 32-43.

(R. AMITAI-PREISS)

**ṬĀLIB ĀMULĪ**, an Indo-Persian poet of the late 16th and early 17th centuries, b. at an unknown date (ca. 987/1579?), d. 1036/1626-7.

A native of Āmul in Māzandarān, he was a cousin of the famous physician and poet Ḥakīm Ruknā Kāshī, who had gone to India before Ṭālib's arrival in that country. Despite the fact that his works include *ḳaṣīdas* in praise of Shāh 'Abbās I [*q.v.*], there is no evidence that he was ever attached to the Ṣafawid court, and his earliest patrons seem to have been high officials. Via Kāshān and Marw, he eventually migrated to seek his fortune in India, and after being patronised by various provincial governors and leading officials, finally gained entry to the court of the Mughal Emperor Djahāngīr [*q.v.*]. The high point of his career was the Emperor's appointment of him as poet laureate at his court, but he seems to have developed some sort of mental illness in the last years of his life, dying comparatively young.

Ṭālib's complete poems as published (*Kullīyyāt*, ed. Ṭāhirī Shihāb, Tehran 1346/1967) comprise some 23,000 couplets. They include *ḳaṣīdas*, including some addressed to 'Alī, an indication of the poet's possibly Shī'i sympathies, various other types of verse-form, including *mathnawīs*, but above all, *ghazals*, which are central to his literary contribution.

Ṭālib was generally praised by the *tadhkira* writers for the quality of his verse, although Luṭf 'Alī Beg Ādhar in his *Ātashkada* was disapproving, reflecting his dislike for the "Indian style" (*sabk-i hindī* [*q.v.*]). Ṭālib in fact contributed to what might be called the transitional phase of this style. The merit of his verse lies chiefly in the novelty of similes and metaphors and in his innovative skill in the construction of word compounds. The dominant sentiment is, however, one of sadness arising from a sense of failure and disappointment.

*Bibliography*: In addition to the standard *tadhkira* writers, up to and including Shīblī Nu'mānī, *Shī'r al-'Adjam*, iii, A'zamgarh 1945, see Rieu, *B.M. catalogue*, ii, ms. Add. 5630; *Bankipore cat.*, iii, Calcutta 1912; Browne, LHP, iv; Dihkhudā, *Lughat-nāma*, s.v.; Kh'ādja 'Abd al-Rashīd, *Tadhkira-yi Ṭālib Āmulī*, Karachi 1965; N.L. Rahman, *Persian literature in India during the time of Jahangir and Shah Jahan*, Baroda 1970; *Urdū dā'ira-yi ma'ārif-i islāmīyya*, xii, Lahore 1973; Nabī Hādī, *Mughalon ke malik al-shu'arā'*, Allāhābād 1978; Aḥmad Gul'īn Ma'ānī, *Kāwān-i Hind*, i, Mashhad 1369/1990; *Dhabīḥ Allāh Ṣafā, Tārīkh-i adabīyyāt dar Irān*, v/2, Tehran 1372/1993; Rypka et alii, *Hist. of Iranian literature*, S.A.H. Abidi, *Ṭālib-i-Āmulī, his life and poetry*, in *IC*, xli/2 (1967).

(MUNIBUR RAHMAN, shortened by the Editors)

**ṬĀLIBŪF** (TALIBOV), 'ABD AL-RAḤĪM, Persian writer and intellectual of the 19th century (b. Tabrīz 1250/1834, d. 1329/1911).

At ca. sixteen, he left for Tiflis (Tbilisi) in Transcaucasia, where he learned the Russian language and was exposed to the writings of Russian writers as well as to Western political ideas. Subsequently, he settled in Tamir Khān Shūra (present-day Buynaksk), capital of Dāghistān. In ca. 1306/1888 he joined Sayyid Muḥammad Shabīstarī (afterwards editor of *Īrān-i nau*)